



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم الی يوم الدين

نکته: اگر به واسطه یک خبر، موضوع برای یک حکم فرعی درست شود هیچ اشکالی ندارد.

نتیجه بحث های گذشته: نتیجه بحث گذشته و قبل از آن این شد که ما در اخبار حاکی از واقعیات غیر فقهی، اخبار امور واقعی و تکوینی، بین جواز اخبار و بین اسناد تفصیل دادیم. و عرض شد که اخبار از مضامین اخبار آحاد، دلیلی بر اعتبار آن نداریم، همان طوری که مرحوم تبریزی هم فرمودند، اما به بیانی متفاوت از بیان ایشان خلافاً للمحقق الخویی. ولی در ناحیه اسناد، به بنای عقلاً محذوری وجود ندارد. اسناد مضامین اخبار محکی به اخبار آحاد به مصادرشان محذوری ندارد با اینکه محقق و معلوم نیست بلکه به واسطه اخبار ثقات برای ما ثابت شده است. و بر همین اساس، اسناد روایات پزشکی به ائمه هدی ع در حالی که صدور این روایات از آنها معلوم نیست، بر اساس دلیل حجیت، محذوری ندارد. بنابراین می شود گفت: امام صادق ع در رابطه با حجامت، اینگونه فرموده است، البته در جایی که خبر، واجد شرائط حجیت و اعتبار باشد، در تمام وسائط طبقات آن، همه ثقات باشند و قابل اعتماد باشند مثل همان خبری که در فقه می توان به آن عمل کرد، در این فرض، اسناد آن به معصوم ع اشکالی ندارد.

اما اخبار ضعیف و اخباری که به واسطه وسائط ثقه ثابت نشده است، صرفاً احتمال صدور آنها از ائمه هدی ع وجود دارد، اسناد در اینها قول به غیر علم است، هم جایز نیست و هم علی القاعده اینگونه است که قول به غیر علم است و اسناد آن در باب صوم، کذب علی الله و علی الرسول، ممکن است در مورد آن منطبق باشد اگر بگوییم قول به غیر علم هم کذب است، چون آنچه که در باب صوم، مفطر است کذب علی الله و علی الرسول است. ولی به هر حال قول به غیر علم جایز نیست و لذا اسناد اخبار غیر ثقات جایز نیست کما اینکه اخبار از مضامین آنها هم جایز نیست بالاتفاق و الاجماع، یعنی آنچه در کلام مرحوم خویی و مرحوم تبریزی مطرح شد در مورد ثقات بود.

بررسی حجیت اخبار مربوط به تفسیر آیات قرآن

بر آنچه که گفتیم تفسیر آیات بر اساس روایات، مترتب می شود. آیا اگر روایت معتبری دالّ بر تفسیر یک آیه باشد، اینکه مثلاً منظور از پدر حضرت ابراهیم ع، عموی ایشان است، مثلاً روایت مضمونی را از یک لفظ بیان می کند که خود لفظ از دلالت و ظهور بر آن معنا قاصر است و اینکه بیان می کند بطون آیه را به یک معنا، که منظور از آن آیه این است، بنابراین که منظور از بطن آیه مضمونی باشد که دلالت عرفیه لغویه آیه از آن قاصر است ولو ما در یک بحث مفصلی بطون را به یک معنای دیگری معنا کردیم ولی اگر بنا باشد روایتی حاکی از اراده مضمونی در آیه یا آیاتی است، آیا می توانید آن را نسبت دهید و آیه را بر اساس آن تفسیر کنید؟ یا اینکه نه، مادامی که شما علم به صدور این روایت از امام معصوم ع ندارید به صرف اینکه ثقه ای برای شما نقل کرد که امام صادق ع فرمود که مراد از فلان آیه این مطلب است، حق ندارید آیه را به آن مضمون تفسیر کنید؟



داخل بودن بحث تفسیر در اسناد

از آنچه که ذکر کردیم از تفصیل اینکه گفتیم اخبار جایز نیست اما اسناد مضمون خبر جایز است، همانطوری که اگر از امام معصوم ع می شنیدیم آیه را اینگونه تفسیر می کند، می گفتیم حتما مراد این آیه این است، حالا اگر وسائط ثقات برای ما حکایت کنند که امام صادق ع یا غیر آن حضرت، آیه ای را به مفادی و مضمونی تفسیر فرمودند، حالا اسناد می دهیم و می گوئیم امام صادق ع فرموده منظور خداوند متعال این است با اینکه خود ما از امام صادق ع نشنیده ایم. و بالاتر به خود خداوند نسبت می دهیم که خداوند فرموده منظور من این است چون امام ع هم می فرماید منظور خداوند این است و لذا آن را به مصدر اسناد می دهیم و به خود خداوند که این جهت را اراده کرده است این هم داخل در بحث اسناد است، این از نتایج جواز اسنادی است که نقل کردیم.

ولذا مثل مرحوم تبریزی در تفسیر آیات بر اساس روایات، گیر خواهد بود آنجایی که مفاد آیه مفسره حکم فرعی عملی نیست، بلکه آیه، تفسیر می شود به تفسیری که هیچ اثری ندارد از نظر آثار فقهی، اثر آن فقط مضمون اسناد آن مطلب است که خداوند متعال این مطلب را اراده کرده است اما اثر عملی مثل حرمت، وجوب، تنجیز و تعذیر ندارد. اینکه مثلاً منظور از پدر حضرت ابراهیم ع عمومی ایشان است، هیچ اثر فقهی ندارد مگر اخبار از این مضمون، که گفتیم آنچه با ادله حجیت قابل اثبات است اسناد آن است، غیر از مسئله اسناد اثر فقهی برای ما ندارد. از نظر مرحوم تبریزی اسناد جایز نیست ولی از نظر مرحوم خویی جایز است چون اسناد مترتب بر علم بود و خبر، علم اعتبار شده بود و لذا تفسیر آیه، در حقیقت اسناد آن معنا و مضمون است به خدای متعال که خدا این را اراده کرده، امام ع این را فرموده، که خداوند این مطلب را اراده کرده، این مترتب بر علم است، من اگر می دانستم و از معصوم ع می شنیدم که منظور خداوند از «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرِزْ»^۱ عمومی اوست، از آن مضمون هم اسناد می دادم و هم اخبار می دادم، حالا که وسائط ثقات آن مضمون را از قول امام ع برای ما حکایت کرده اند الکلام الکلام، یعنی بر اساس آنچه عرض شد یعنی صحت و مشروعیت اسناد بر اساس حجیت، جواز تفسیر آیات به مضامین اخبار و روایات ثقات، ثابت می شود.

نظر مرحوم علامه طباطبائی درباره حجیت روایات غیر فقهی و تفسیری

اما در این مسئله مرحوم علامه طباطبائی صریحاً مخالف است و می فرماید تفسیر آیات، ولو به خبر صحیح مادامی که علم به آن خبر نداریم جایز نیست.

ولذا اگر می بینید مرحوم علامه طباطبائی در تفسیرشان بحث روایی می کنند منظورشان این است که برای تعبیر به این روایات بیان نمی کنم بلکه می گوید چون این روایات مطابق با قرآن است آنها را ذکر می کنم. اصلاً در حقیقت ملاک ایشان در پذیرش اخبار مروی ذیل آیات، مطابقت آنها با آیات است، اگر خبری مطابق قرآن بود اعتبار دارد، ایشان تصریح می کند که مهم نیست سند روایت هم خوب باشد، عمده مطابقت با آیات است اگر سند روایت خوب بود زینت است. اما ما اینگونه نمی گوئیم عرض ما وفاقاً للمحقق الخویی این است که وقتی اسناد آن مضامین جایز شد، یکی از تطبیقات و مصادیق اسناد، تفسیر آیات بر اساس روایات معتبره و صحیحه است.

۱. انعام: ۷۴.



وقتی که معصوم ع می فرماید منظور این آیه، این است، یعنی امام ع می گوید منظور خداوند این است و این را اراده کرده است. اگر ما علم داشتیم که خداوند فرموده که منظور من این است، اسناد می دادیم به خداوند که خداوند این مضمون را اراده کرده است.

ما گفتیم که ادله حجیت نسبت به صحت مضمون اقتضا نمی کند جواز اخبار به مضمون را، آنچه که ادله حجیت اقتضا می کند صحت اسناد است.

شما وقتی که بخواهید اسناد بدهید باید بگویید او این را گفته و اراده کرده، اصلاً معنای اسناد در باب تفسیر همین می شود.

تفسیر، به معنای اسناد است یعنی می گوییم خداوند این را اراده کرده است. اسناد در اینجا ملازم با تفسیر است که خداوند این را گفته است. چون امام صادق ع که از پیش خود نمی گوید، امام صادق ع می فرماید خداوند این را اراده کرده است. کأنه اگر امام صادق ع می فرمود «قال الله»، شما اسناد به خداوند می دادید، حالا من از امام صادق ع شنیده ام و از وسائط ثقات این را شنیده ام، در اینجا هم اسناد می دهم.

اسناد در اینجا این است که خداوند این را اراده کرده است اما در همینجا نمی گوییم که مثلاً حجامت خوب است، در اینجا هم آن مضمون را نمی گوییم، بلکه فقط اسناد می دهم و می گویم خداوند این را اراده کرده است.

دقیقاً مثل اخبار در تکوینیات است اگر امام صادق ع می فرمود که زمین گرد است، من از کروی بودن زمین اخبار نمی دهم، این قول به غیر علم است، اما می گوییم که امام صادق ع فرموده که زمین گرد است و این اسناد می باشد.

مرحوم خوبی هم اسناد را می توانست درست کند و هم اخبار را، ولی ما در حدّ تفسیر و اسناد، درست کردیم، مرحوم علامه طباطبائی می فرمایند اصلاً تفسیر هم جایز نیست، اگر روایتی آیه را تفسیر کرد، تفسیری که با ظاهر قرآن مساعد نیست، نه می توانید بگویید منظور آیه این است و نه می توانید بگویید خداوند این را اراده کرده است، حق ندارید آیه را بر طبق روایت تفسیر کنید. اگر خود روایت گویایی معنای آیه را دارد اشکالی ندارد، نه به جهت اینکه روایت گفته، بلکه به این جهت است که خود آیه گویایی و دلالت دارد. ولی اگر آیه فی حدّ نفسها دلالت و کشفی بر آن مضمون نداشته باشد، صرف اینکه روایت گفته، شما حق ندارید آیه را طبق روایت تفسیر کنید.

ایشان می فرماید که موجبی ندارد که خبر، حجت باشد در غیر مجال فقهیات، ایشان تصریح دارد که خبر فقط در فقهیات حجت است، در غیر فقهیات حجت نیست، ایشان می فرماید غیر از فقه در کل معارف دینی حجت نیست. ایشان می فرماید جعل علمیت نشده است اگر بگوید جعل علمیت شده، حرف مرحوم خوبی می شود.

از برخی کلمات ایشان بر می آید که جعل علمیت در این موارد اصلاً معقول نیست. کلمات ایشان مقداری اضطراب دارد و لذا ایشان ذکر روایات مربوط به آیات را ولو صحیح باشد، در جایی برای روایت اعتبار قائل است که مطابق دلالت لغوی و ظهور عرفی آیات باشد.



برخی عبارات مرحوم علامه طباطبائی در المیزان

عبارت اول

«و ثانيا: أن روایات التفسیر إذا كانت أحادا لا حجية لها إلا ما وافق مضامين الآيات بقدر ما يوافقها على ما بين في فن الأصول فإن الحجية الشرعية تدور مدار الآثار الشرعية المترتبة فتتضمن في الأحكام الشرعية و أما ما وراءها كالروایات الواردة في القصص و التفسیر الخالي عن الحكم الشرعي فلا حجية شرعية فيها.

و أما الحجية العقلية أعني العقلانية فلا مسرح لها بعد توافر الدس و الجعل في الأخبار سيما أخبار التفسیر و القصص إلا ما تقوم قرائن قطعية يجوز التعويل عليها على صحة متنه، و من ذلك موافقة متنه لظواهر الآيات الكريمة.

فالذي يهم الباحث عن الروایات غیر الفقهية أن يبحث عن موافقتها للكتاب فإن وافقتها فهي الملاك لاعتبارها و لو كانت مع ذلك صحيحة السند فإنما هي زينة زينت بها و إن لم توافق فلا قيمة لها في سوق الاعتبار»^۱

اگر روایت مقدار بیشتری دلالت دارد، به مقدار مطابقت دلالت آن با آیه اعتبار دارد و روایت را باید کنار بگذاریم حتی اگر جمع عرفی داشته باشد و اگر در مقام تبیین آیه باشد. ایشان می فرماید روایات وارده در قصص و تفسیر، حجیت شرعی ندارد.

نمی دانم منظور ایشان از حجیت عقلیه، همان اسنادی است که ما می گوئیم یا نه؟ ایشان حجیت عقلیه و عقلانیه را در مقابل شرعیه که مربوط به فقه است قرار داده است. حالا آیا ما می توانیم روایات تفسیر را به عنوان حجت عقلانی (نه حجت تعبدی شرعی) بپذیریم؟ ولذا بگوئیم که خداوند این معنا را اراده کرده است، ایشان فرموده ما در تفسیر، حجیت عقلانیه را هم قبول نداریم، در اخبار دس و جعل به وفور محقق شده است لذا حق ندارید برای آن مضامین، اعتبار قائل شوید. مگر قرینه قطعی داشته باشیم بر اینکه این خبر، صحیح است، یعنی علم به صدور آن از امام ع داشته باشیم. از جمله قرائن قطعی، تطابق خبر، با ظواهر آیات است. در حقیقت به خبر عمل نشده است بلکه به ظهور آیه عمل شده است. مهم این است که آیا خبر موافق کتاب هست یا نه، ملاک، موافقت کتاب است. اگر خبر، موافق کتاب نباشد ارزشی ندارد.

نکته: اگر خبری قطعی هم باشد برای آیه، ظهور ساز نیست چرا که قرائن منفصله ظهور ساز نمی باشند.

اشکال استاد به مرحوم علامه طباطبائی

شما که اینقدر تند رفتید و اخبار را در این مرحله فرمودید در تفسیر به درد نمی خورد، به خود ظاهر آیات چگونه عمل می کنید؟ آیات، در غیر فقه، شما بگوئید ظاهر آیه این است که پدر حقیقی حضرت ابراهیم بوده است، این هم بر اساس ظهور است و بر اساس دلیل حجیت ظهور است، چطور دلیل حجیت ظهور جا دارد اما دلیل حجیت اخبار در آیات جا ندارد؟ اگر می گوئید ممکن نیست، باید ظهور در آیات هم لنگ بزند و در غیر فقهیات و در تفسیر و توضیح و تبیین آیات شما باید فقط به آیات نص عمل کنید. اگر جعل حجیت برای ظهور معقول است، جعل حجیت برای خبر هم در تفسیر آیات نباید محذوری داشته باشد.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۱۱.



شما اگر می گویند نمی شود برای غیر قطعی جعل حجیت کرد، باید ظهور آیات هم لنگ بزند، اگر جعل حجیت برای غیر علم قرار داده شده، می تواند برای خبر هم جعل حجیت شود.

عبارت دوم

«و ثانيا: كونها أخبار آحاد و لا معنى لجعل حجة أخبار الآحاد في غير الأحكام الشرعية فإن حقيقة الجعل التشريعي إيجاب ترتيب أثر الواقع على الحجة الظاهرية و هو متوقف على وجود أثر عملي للحجة كما في الأحكام، و أما غيرها فلا أثر فيه حتى يترتب على جعل الحجية مثلا إذا وردت الرواية بكون البسملة جزءا من السورة كان معنى جعل حجيتها وجوب الإتيان بالبسملة في القراءة في الصلاة و أما إذا ورد مثلا أن السامري كان رجلا من کرمان و هو خبر واحد ظني كان معنى جعل حجيته أن يجعل الظن بمضمونه قطعاً و هو حكم تكويني ممتنع و ليس من التشريع في شيء و تمام الكلام في علم الأصول»^۱

آن روایات خاصی که در آن مورد است اخبار آحاد هستند معنا ندارد و معقول نیست جعل حجیت برای اخبار آحاد در غیر احکام شرعی، باید واقع، اثر داشته باشد مثل تنجیز و تعذیر، ... روایتی که می فرماید بسمله جزء حمد است یا جزء سوره های قرآن است معنای حجیت آن این است که در نماز بسمله واجب است.

استاد این عبارت را در ادامه کلام المیزان خواندند: «ما لهم حذفوا من القرآن اعظم آية» و فرمودند: این عبارت تعریض به اهل سنت است که بسم الله را در نمازشان نمی خوانند، یا کسانی که خیلی متدین هستند یواشکی می خوانند و لذا در روایات ما آمده که یکی از علائم مؤمن جهر به بسمله است. من ائمه بزرگ آنها را دیده ام، وقتی که خیلی هنر به خرج می دهند یک بسم الله دزدکی می گویند.

و اما اگر در خبری بباید که سامری مردی از کرمان بوده است، اگر این بخواهد حجیت باشد به این معناست که شما قطع به این دارید، اما قطع، شدنی نیست مگر می شود با حجیت ایجاد تکوینی قطع بر کسی شود؟ می فرماید: اگر بخواهد حجت شود، یعنی شما علم داشته باش، مگر این از قبیل موارد «کن فیکون» است؟ ایشان می فرماید اگر بخواهد حجت باشد، یعنی عالم باش، با «عالم باش» که علم بر من حاصل نمی شود.

اشکال استاد

عرض ما اینجا این است که درست است که حجیت باید اثر داشته باشد اما حجیت منحصر در موارد فقه نیست، اخبار و اسناد هم جزء آثار است، منتهی دلیل حجیت اثباتاً قاصر است، این یک بحث دیگری است. ایشان می فرماید: «لا معنى لجعل حجة أخبار الآحاد في غير الأحكام الشرعية»، سؤال این است که چرا معنا ندارد؟ اثر منحصر در تنجیز و تعذیر نیست و اخبار و اسناد هم اثر است. منتهی شما بفرمایید دلیل حجیت نسبت به این آثار قاصر است که اینک مرحوم تبریزی فرمودند، این کلام وجهی دارد، اما اینکه شما بفرمایید «لا معنى»، این وجهی ندارد. با اینکه علامه طباطبائی اهل اصول بودند، اما اصول باید پختگی پیدا کند.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۵.



عبارت سوم

«لا حجية إلا للكتاب و السنة القطعية، في أصول المعارف الدينية الإلهية»^۱

فقط کتاب و سنت قطعی معتبر است و خبر واحد به درد نمی خورد. در اعتقاد و مسائل معارف دینی فقط کتاب و سنت قطعی به درد می خورد.

کسی نمی تواند بگوید ظواهر قرآن حجت نیست. مگر می توانیم بگوییم ظواهر مربوط به غیر فقه در حدّ إسناد و تفسیر حجت نیست لازمه آن این است که کتب تواریخ از کار بیافتد، کل محاورات از اعتبار ساقط شود. مگر ما در محاروه با هم صحبت می کنیم فقط در رابطه با تنجیز و تعذیر با هم صحبت می کنیم. ما کلی با هم حرف می زنیم و اعتبار دارد مبنی بر اعتبار ظواهر.

عبارت چهارم

«و الذي استقر عليه النظر اليوم في المسألة أن الخبر إن كان متواتراً أو محفوظاً بقريضة قطعية فلا ريب في حجيتها، و أما غير ذلك فلا حجية فيه إلا الأخبار الواردة في الأحكام الشرعية الفرعية إذا كان الخبر موثق الصدور بالظن النوعي فإن لها حجية

و ذلك أن الحجية الشرعية من الاعتبارات العقلية فتتبع وجود أثر شرعي في المورد يقبل الجعل و الاعتبار الشرعي و القضايا التاريخية و الأمور الاعتقادية لا معنى لجعل الحجية فيها لعدم أثر شرعي و لا معنى لحكم الشارع بكون غير العلم علماً و تعبید الناس بذلك و الموضوعات الخارجية و إن أمكن أن يتحقق فيها أثر شرعي إلا أن آثارها جزئية و الجعل الشرعي لا ينال إلا الكلّيات و ليطلب تفصيل القول في المسألة من علم الأصول»^۲

خبر غیر قطعی حجت نیست، فقط در فقه حجت است. ما نفهمیدیم مراد ایشان از این عبارت «و الموضوعات الخارجية و إن أمكن أن يتحقق فيها أثر شرعي إلا أن آثارها جزئية و الجعل الشرعي لا ينال إلا الكلّيات» چیست؟ موضوعات خارجی مثل شب و روز، این دو آثار شرعی دارند، اثر شرعی روز، وجوب امساک است، اثر شرعی شب، مثلاً وجوب صلات است. ایشان می فرماید: «در موضوعات خارجیه، اگرچه ممکن است اثر شرعی در آن محقق شود اما چون اثر آن جزئی است پس دلیل حجیت شامل آن نمی شود»، ما مراد ایشان را از این عبارت نفهمیدیم.

جعل شارع کلی است به این معنا که شارع حجیت را بر هر خبر مثلاً حاکی از موضوع خارجی قرار می دهد، اگر کلی به این معنا باشد، آنجا هم کلی است، اما این جعل حجیت در موضوعات خارجیه با اینکه اثر شرعی هم دارد، ایشان می فرماید چون اثر جزئی دارد، اثر کلی ندارد، دلیل حجیت شامل آن نمی شود، ما نفهمیدیم این عبارت چه چیزی را می خواهد بگوید. اما مابقی عبارت ایشان، همانی بود که در جاهای دیگر هم تکرار فرموده بودند.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۲۹۳.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۳۵۱.



ایشان یک عبارتی داشتند که «الحجیة الشرعية من الاعتبارات العقلانية»، منظور این است که از اعتبارات شرعی ای است که عقلا هم قبول دارند. اگر مراد این است که عقلا حجیت را اعتبار می کنند، در موردی که شارع یک شیء را حجت قرار می دهد، عقلا حجیت اعتبار می کنند، این حرف صحیح نیست بلکه شارع حجیت را اعتبار می کند، حتی در احکام امضائیه (مثل خبر) هم شارع حجیت را اعتبار می کند.

اینکه عقلا برای خبر حجیت اعتبار می کنند، معنای آن این نیست که شارع قبول دارد، اگر گفته می شود که سیره عقلا بر حجیت خبر است، به این معناست که کشف می کنیم که خود شارع هم این حجیت را جعل کرده است. نه اینکه حجیت عقلانیه محور جعل شارع باشد، شارع در احکام و جعل، از عقلا پیروی نمی کند و تابع مقررات خودش است منتهی ما از بنائات عقلانیه، موقف شریعت را کشف می کنیم.

ما نفهمیدیم مراد ایشان چه می باشد و لذا یکی از مشکلات تفسیر المیزان، همین سیاقات کلام ایشان است، یعنی خودش نیاز به تفسیر دارد که منظور ایشان چه می باشد، سیاقات و ساختار آن عربی نیست ولو الفاظ آن عربی است.

نتیجه بحث

عرض ما در مقام این بود که بر اساس ادله حجیت خبر، تفسیر آیات بر اساس اخبار، محذوری ندارد و مؤکد آن مطلبی است که ما می گفتیم: «إسناد جایز است» چون شما می بینید سیره مسلمین (نه فقط شیعه) بر تدوین کتب روایی مأثور است، نمی خواهم بگویم این فایده ای ندارد الا ولابد حجت باشد، اما اینهایی که کتب تفسیری مأثور و نصوص و روایت را آورده اند، اینها را برای تبرک نیاورده اند، به این عنوان آورده اند که روایت مضمون این آیه را تعیین می کند. کأنه مفروغ عنه در اذهان آنها این است که تفسیر آیات بر اساس روایات ثقات جایز است؛ چون خودشان را محدود نکرده اند به روایات متواتر ذیل آیات، خود تدوین کتب تفسیری روایات در شیعه و سنی، حاکی از این است که تفسیر آیه بر اساس روایت معتبر جایز است.

این مؤکد آن معنایی است که گفتیم: «إسناد جایز است»؛ چون تفسیر، یکی از مصادیق إسناد است و لذا نتیجه بحث تا اینجا این می شود که از نظر ما، وفاقا للمحقق الخویی، منتهی با اختلافی در تقریر، تقریر آیات را که عبارة أخرای از إسناد آن مضامین روایات به خداوند متعال است، ما می گوئیم مقتضای ادله، جواز تفسیر بر اساس روایت است منتهی دلیل ما، آن دلیلی نیست که مرحوم خویی فرمودند: شارع این را علم اعتبار کرده است بر اساس ادله لفظیه که «لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک»، جعل علمیتی که مرحوم خویی فرمودند مبنای ما در جواز إسناد نیست. ما گفتیم بنای عقلا بر این است، می گویند «مگر نمی دانی اینگونه است» در حالی که «می دانی» بر اساس خبر واحد است، خداوند می فرماید: «مگر نمی دانی من اینطور گفتم»، زرار به ما گفته که امام صادق ع اینطور فرموده است. این «مگر نمی دانی» را ما از مرحوم تبریزی داشتیم، در چند جا از کلام علامه طباطبائی هم وجود دارد و ایشان هم فرموده که عقلا خبر واحد را علم اعتبار می کنند البته در فقهیات. ایشان در حاشیه بر کفایه می فرماید: در حجیت خبر، عقلا اینطور می گویند که «مگر نمی دانستی که باید به این عمل کنی» در حالی که مبنای دانستن فقط یک خبر ثقه است. عقلا آن را دانستن اعتبار می کنند.

مسلک ما تا اینجا نسبت به آنچه اخبار پزشکی هم هست روشن شد اما صغریاً، آیا ما روایاتی در مجال مسائل پزشکی، عنواناً یا به حمل شایع داریم که متضمن این است که مضامین سلامت، پزشکی، علاج و درمان را ائمه ما متصدی هستند به نحوی که وافی به کل مسئله سلامت باشد، این یک بحث صغروی است که باید در یک مجال دیگری بحث شود.